روایت «واهاً لک تربه»

در بغیة الطلب این روایت را که می‌آورد، دنبالش یک روایت جالب دیگری هم هست. دنبال این روایت با سندی که ذکر می‌کند، آن را می‌رساند تا «**هَرْثَمَةَ بْنِ سَلَمَی**».

> هرثمة بن سلمی قال: خرجنا مع علي في بعض غزوه، فسار حتی انتهی إلی کربلاء، فنزل الی شجرة يصلي إليها فأخذ تربة من الأرض فشمها ثم قال: واها لک تربة ليقتلن بک قوم يدخلون الجنة بغير حساب قال: (۶۹- و) فقفلنا من غزاتنا، وقتل علي ونسيت الحادث. قال: فكنت في الجيش الذين ساروا الی الحسين، فلما انتهيت إليه نظرت الی الشجرة فذكرت الحديث فتقدمت علی فرس لي فقلت: أبشرك ابن بنت رسول الله صلی الله عليه وسلم وحدثته الحديث، قال: معنا أو علينا؟ قلت: لا معک ولا عليک وتركت، قال أمّا الوفي الأرض، وفو الذي نفس حسين بيده لا يشهد قتلنا اليوم رجل إلّا دخل جهنم، فانطلقت هاربا مولیا في الأرض حتی خفي علي‌ّمقتله[1]

«**ثُمَّ قَالَ: أَخَذَ تُرْبَةً مِنَ الْأَرْضِ فَشَمَّهَا...**»؛ امیرالمومنین خاکی را برداشتند و بوییدند. «**وَاهاً لَکَ تُرْبَةٌ لَيُقْتَلَنَّ بِکَ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ**». هرثمة ابن سلمی می‌گوید مطلب گذشت، از جنگ فارغ شدیم، «**وَقُتِلَ عَلِيٌّ**»؛ امیرالمومنین هم شهید شدند، «**وَنَسِيتُ الْحَادِثَ**»؛ فراموش کردیم، «**قَالَ: وَكُنْتُ فِي الْجَيْشِ الَّذِينَ سَارُوا إِلَى الْحُسَيْنِ، فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَيْهِ نَظَرْتُ إِلَى الشَّجَرَةِ**»؛ می‌گوید من در لشکر مقابل حضرت بودم، تا آمدم جریانات را می‌دیدم؛ برو و بیا و حرفها بود، همین?طور لشکر تا جایی آمد که من آن درخت را دیدم؛ درختی که همه‌چیز را به یاد من آورد؛ اینکه محضر امیرالمومنین بودیم، حضرت آن تربت را برداشتند و بوییدند و این را فرمودند.

می‌گوید: «**نَظَرْتُ إِلَى الشَّجَرَةِ، فَذَكَرْتُ الْحَدِيثَ، فَتَقَدَّمْتُ عَلَى فَرَسٍ لِي، فَقُلْتُ: أُبَشِّرُكَ بِابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَحَدَّثْتُهُ الْحَدِيثَ**»؛ آمده محضر سیدالشهداء که به قول معروف می‌خواهد زیره بیاورد! می‌گوید به حضرت عرض کردم من از پدر شما چنین چیزی شنیدم و این درخت، همان درخت است. «**قال علیه‌السلام**»؛ این مضمون خیلی عجیب است! مکرر در روایات دیگر هم دیدم که هست که در این کتاب تاریخ الحلب هم دارد؛ «**قَالَ: مَعَنَا أَوْ عَلَيْنَا**»؛ خب حال که تا اینجا آمدی و درخت را دیدی و فهمیدی که پدر من خبر دادند که در اینجا عده‌ای کشته می‌شوند، خب حال می‌خواهی اینجا با ما باشی یا علیه ما هستی؟! می‌گوید: «**قُلْتُ: لَا مَعَکَ وَلَا عَلَيْکَ وَتَرَكْتُهُ**»؛ فاصله گرفتم. «**قَالَ: أَمَا لَا، فَوَلِّ فِي الْأَرْضِ**»؛ اگر می‌گویی لامعک، «**فوليّ في الارض**»؛ از اینجا فرار کن و برو. «**فَوَالَّذِي نَفْسُ حُسَيْنٍ بِيَدِهِ لَا يَشْهَدُ قَتْلَنَا الْيَوْمَ رَجُلٌ إِلَّا دَخَلَ جَهَنَّمَ**»؛ اینجا باشی و صحنه را ببینی و بگویی «لامعک و لا علیک»، داخل جهنم می‌شوی.

«**فَوَالَّذِي نَفْسُ حُسَيْنٍ بِيَدِهِ لَا يَشْهَدُ قَتْلَنَا الْيَوْمَ رَجُلٌ إِلَّا دَخَلَ جَهَنَّمَ فَانْطَلَقْتُ هَارِبًا مَوَلِّيًا فِي الْأَرْضِ حَتَّى خُفِيَ عَلَيَّ مَقْتَلُهُ**»؛ این بدبخت...! ولی همین اندازه این نقل در کتاب بغیة الطلب برای ما مانده است[2]! ولو این روایت شاهد من نبود ولی چون پس از آن روایت بود به

منا‌سبت خواندم. آن یک نفر بود که از امیرالمومنین شنیده بود و خودش برایش پیش آمد. اما دیگرانی مانند رجل بنی‌اسد و ... نزدشان قضیه‌ی معروفی بود؛ چیزی نبود که حالت ابهام داشته باشد.

---

[1] بغیة الطلب فی تاریخ حلب، ج ۶، ص ۲۶۱۹-۲۶۲۰

[2] جزئیات بیشتر این داستان را می‌توان در کتاب وقعة صفین جستوجو کرد:

«قال حدثني مصعب بن سلام قال أبو حيان التميمي عن أبي عبيدة عن هرثمة بن سليم قال:: غزونا مع علي بن أبي طالب غزوة صفين فلما نزلنا بكربلاء صلى بنا صلاة فلما سلم رفع إليه من تربتها فشمها ثم قال: «واها لك أيتها التربة ليحشرن منك قوم يدخلون الجنة ... بغير حساب». فلما رجع هرثمة من غزوته إلى امرأته و هي جدراء بنت سمير و كانت شيعة لعلي فقال لها زوجها هرثمة أ ال أعجبك من صديقك أبي الحسن لما نزلنا كربلاء رفع إليه من تربتها فشمها و قال: «واها لك اي تربة ليحشرن منك قوم يدخلون الجنة ... بغير حساب» و ما علمه بالغيب فقالت: دعنا منك أيها الرجل فإن أمير المؤمنين لم يقل إلا حقا فلما بعث عبيد الله بن زياد بالبعث الذي بعثه إلى الحسين بن علي و أصحابه قال: كنت فيهم في الخيل التي بعث إليهم فلما انتهيت إلى القوم و حسين و أصحابه عرفت المنزل الذي نزل بنا علي فيه و البقعة التي رفع إليه من ترابها و القول الذي قاله فكرهت مسيري فأقبلت على فرسي حتى وقفت على الحسين فسلمت عليه و حدثته بالذي سمعت من أبيه في هذا المنزل فقال الحسين: «معنا أنت أو علينا؟» فقلت: اي ابن رسول الله: لا معك و لا عليك تركت أهلي و ولدي أخاف عليهم من ابن زياد فقال الحسين فول هربا حتى لا ترى لنا مقتلا فو الذي نفس محمد بيده لا يرى مقتلنا اليوم رجل و لا يغيثنا إلا أدخله الله النار قال فأقبلت في الأرض هاربا حتى خفي علي مقتله»(وقعة صفین، ص ۱۴۰-۱۴۱)

برای مطالعه بیشتر به صحفه«هرثمة و زوجه مؤمنه او- واهاً لک ایتها التربة» در سایت فدکیه مراجعه فرمایید.

بازبینی #3
ایجاد شده 10 ژوئیه 2024 15:16:50 توسط ... .
به روزرسانی شده 15 ژوئیه 2024 12:50:19 توسط khoddami